

تدبر در حدیث و سیره معصومین (علیهم السلام) - استاد ضرابی

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

پنج محرم ۱۴۴۳ مطابق با ۱۴۰۰/۵/۲۳

حبیب، زهیر، عبدالله، سه تن دیگر از شهیدان سرفراز کربلا (رضوان الله تعالی علیهم)

ایام سوگواری و عزای حسینی را به پیشگاه پیامبر اسلام و اهل بیت طاهرینش به ویژه به آقا و سرورمان ولی عصر و حجت حق امام زمان (علیهم السلام) که صاحب عزا هستند و همه دوستداران و ارادتمندان به مکتب رسالت و ولایت تعزیت و تسلیت عرض می‌کنم. شب پنج محرم مانند شب قبل آن به چند شهید کربلا منسوب است. حضرت حبیب بن مظاهر، زهیر بن قین و عبدالله بن حسن، نوجوان ۱۱ ساله امام مجتبی (علیه السلام).

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَلِفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحُسَيْنِ ،
أشهد أنك جاهدت في سبيل الله ، و نصرت الحسين بن بنت رسول الله ، و واسيت بنفسك ، وبذلت مهجتك
، فعليك من الله السلام التام ، السلام عليك ايها القمر الزهرا ، السلام و عليك يا حبیب بن مظاهر
الاسدي ورحمة الله و بركاته السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ ، ... السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي
الزُّكِيِّ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَأْمِيَهُ حَرَمَلَةَ بْنِ كَاهِلٍ الْأَسَدِي

پیر شهر خاموشم، مرد جانفشانی‌ها پیرم و به سر دارم عشقی از جوانی‌ها

ریگریگ این صحرا می‌شناسد عشقم را بس که هر کجا دادم عشق را نشانی‌ها

حبیب بن مظاهر

« مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ «حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ أَمَّا بَعْدُ يَا حَبِيبُ، فَأَنْتَ تَعْلَمُ قَرَابَتَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنْتَ أَعْرَفُ بِنَا مِنْ غَيْرِكَ وَ أَنْتَ ذُو شَيْمَةٍ وَ غَيْرَةٍ فَلَا تَبْخُلْ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ، يُجَازِيكَ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - از حسین بن علی به مرد فقیه، حبیب بن مظاهر. ای حبیب! قرابت ما را با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانی و تو بهتر از دیگران ما را می‌شناسی و شخص آزادمرد و غیرتمندی هستی. از جان خود بر ما مضایقه مکن، رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت پاداش آن را به تو خواهد داد» (معالی السبطین، ۱/ ۲۲۸)

موضوع تدبر:

با شنیدن سخنان امام درباره حبیب بن مظاهر این سؤال و تأمل برایمان پیش می‌آید که به راستی ما باید از امامان چه معرفتی داشته باشیم و چگونه باشیم تا بتوانیم همچون حبیب مورد تمجید و تأیید امام باشیم و توفیق یابیم تا در راه ولایت و امامت، جان‌بازی کنیم و لبخند رضایت بر لب‌های ولی نعمتمان بنشانیم؟

پاسخ:

در پاسخ می‌توان گفت: این که امام (ع) حبیب را « فقیه» خواند، به معنای امروزی و اصطلاحی آن نیست بلکه مقصود از آن کسی است که صاحب فهم و درک عمیق در دین باشد. امیرمؤمنان(ع) فرمود: « أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ - آیا به شما خبر دهم که فقیه واقعی کیست؟ آن کسی است که مردم را از رحمت الهی مایوس نکند و از طرفی هم ایمن از عذاب الهی نکند (مردم را در حالت خوف و رجا نگه دارد) و اجازه انجام معاصی الهی را ندهد » (کافی؛ ۳۶/۱ باب صفة العلما)

این تعریف از فقیه نشان می‌دهد که فقاہت به معنای حقیقی آن معرفتی نیست که در کتاب و دفتر باشد و در مکتب و مدرسه، بدست آید ؛ بلکه بیش از آنکه به قرائت و کتابت نیاز داشته باشد به تزکیه نفس و جهاد اکبر نیاز دارد تا چشم و گوش قلب گشوده شود و حقایق را آن‌طور که باید، ببیند.

در کتاب معجم رجال الحديث ، آمده است که روزی میثم تمار که سوار بر اسب بود، حبیب بن مظاهر اسدی که در جمع بنی اسد بود، از او استقبال کرد و با یکدیگر سخن گفتند. حبیب گفت: گویا می‌بینم مرد بزرگی را که جلو سرش مو ندارد و شکم فربه‌ای دارد و جلو "دار الرزق" خربزه می‌فروشد به جرم محبت اهل بیت او را بر دار می‌زنند و شکمش را پاره می‌کنند. (منظورش از این سخنان میثم بود). میثم هم گفت: من هم می‌شناسم مرد سرخ چهره‌ای را که برای یاری فرزند پیامبر خروج می‌کند تا کشته می‌شود و سرش را در کوفه می‌گردانند. (منظورش، حبیب بود). این دو، پس از این سخنان، از همدیگر جدا شدند، کسانی که در اطراف ایستاده بودند و سخنان این دو را می‌شنیدند گفتند: به خدا احدی را دروغ‌گوتر از اینها ندیدیم همین‌طور که اهل مجلس نشسته بودند، رشید هجری از راه رسید و سراغ آن دو نفر را گرفت، مردم هم مطالب آنان را برای او نقل کردند. رشید گفت: خدا رحمت کند میثم را که یک مطلب را فراموش کرده بگوید و آن این که کسی که سر حبیب را می‌آورد، صد درهم از دیگران بیشتر جایزه می‌گیرد. این سخن را گفت و رفت اهل مجلس گفتند: این دیگر از آن دو نفر دروغ‌گوتر بود اما همان مردم شاهد بودند که روز و شب‌ها نگذشت مگر این که تمام پیشگویی‌های آنان محقق شد و میثم تمار را جلو خانه عمرو بن حریث به دار زدند و سر حبیب را در کوفه گردانند. این چنین مردانی وقتی هم در مجلس امام زمانشان می‌نشینند، روح و قلبشان آنچنان بلند و عمیق با امام به پرواز در می‌آید که اهل معرفت عمری از عظمت آن مدهوش و حیران می‌مانند.

حبیب از امام علیه السلام سؤال کرد قبل از آن که خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را خلق کند، شما کجا بودید؟ حضرت فرمود: «كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ فَنُعَلِّمُ الْمَلَائِكَةَ التَّسْبِيحَ وَ التَّهْلِيلَ وَ التَّحْمِيدَ - ما همانند نوری بودیم که اطراف عرش الهی می‌چرخیدیم و به ملائکه حمد و تسبیح الهی را می‌آموختیم» (بحار الانوار؛ ۳۱۱/۶۰)

بی‌شک معرفتی که از اولیاء خدا در نزد ماست، در مقابل حقیقت آن، کمی از بسیار هم نیست و تنها گاهی بزرگانی در رویاهای خود اشارتی و خبری از آن می‌شنوند.

شیخ جعفر شوشتری می‌گوید بعد از مراجعت از نجف اشرف به موطن خود، قدرت بر اداره منبر و جلسات وعظ را نداشتم، لذا در ماه رمضان کتاب تفسیر صافی و در ماه محرم، کتاب روضة الشهداء را از روی کتاب برای مردم می‌خواندم و نمی‌توانستم چیزی را حفظ کنم یک سال به همین منوال گذشت تا محرم سال بعد شبی به فکر رفتم که من تا کی صُحفی باشم و کتاب را از رو برای مردم بخوانم در این اثنا خوابم می‌برد، در عالم رؤیا، خود را در صحرای کربلا و در مقابل خیمه امام حسین علیه

السلام دیدم، وارد خیمه امام (علیه السلام) شدم و سلام کردم، آن حضرت مرا نزدیک خود طلبید و به حبیب بن مظاهر فرمود: فلانی، مهمان ماست و آب هم که نداریم، ولی مقداری آرد و روغن هست، برخیز و از اینها طعامی درست کن. حبیب، طعام را آماده کرد و نزد من نهاد و من چند قاشق از آن خوردم و بیدار شدم و در اثر این عنایت حسینی (علیه السلام) در اداره مجلس عزای حسینی آنچنان توانا شدم که: ساکنان آسمان‌ها غبطه این مجالس را می‌خوردند. (فوائد الرضویه؛ ۶۷)

آنچه گفته شد تنها اشاره‌ای بود به شرح حال شهیدی که در آن هنگام ۷۵ سال داشت و در شب عاشورا صحنه‌های زیبایی از فداکاری و شوق به شهادت به یادگار گذاشت. او وقتی مورد انتقاد یزید بن حصین قرار می‌گیرد که حبیب این چه وقت خنده است؟ پاسخ می‌دهد: «چه لحظه‌ای برای سرور از این ساعت شایسته تر! تنها بین ما و حور العین شمشیر آنان فاصله است. روز عاشورا حبیب با سن بالایی که دارد در مبارزه خود ۶۲ نفر را می‌کشد و سرانجام شهد شهادت را می‌نوشد. (الخراج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۱، ص ۳۳۸)

زهیر بن قین

زهیر بن قین یکی دیگر از الگوهای دلدادگی و عاشقی نسبت به امام در کربلاست. او شب عاشورا، وقتی امام حسین (علیه السلام) به همراهانش اجازه بازگشت به شهر و دیارشان را داد، هر کدام از آنان به نوعی وفاداری و پایداری خود را اعلام داشتند و زهیر بن قین گفت: «لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا أَ تُرْكُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَ أُسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَ أَنَجُو أَنَا لَا أَرَانِي اللَّهَ - نه به خدا سوگند، هرگز چنین نخواهد بود. آیا فرزند رسول خدا را در دست دشمنان اسیر بگذارم و خود را نجات دهم؟! خدای آن روز را به من نشان ندهد به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم، سپس زنده شوم و دوباره کشته شوم، تا هزار مرتبه این‌گونه کشته شوم و خداوند بدین وسیله جان شما و این جوانان خاندان شما را سلامت دارد.» (معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۲۹۷)

هنگامی که زهیر به شهادت رسید و بر زمین افتاد، امام حسین (علیه السلام) به وی فرمود: «لَا يَبْعَدُنكَ اللَّهُ يَا زَهِيرُ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ لَعْنُ الَّذِينَ مَسْخَمُ قَرْدَةً وَ خَنَازِيرٌ - خداوند تو را از رحمت خود دور نگرداند و قاتل تو را لعنت کند، به مانند کسانی که ملعون گشتند و به صورت بوزینه و خوک مسخ شدند.» (مقتل الحسین (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۳)

عبدالله بن الحسن (علیه السلام)

عبدالله بن الحسن (علیه السلام) در شمار آخرین شهیدانی بود که پیش از شهادت امام حسین (علیه السلام) در ظهر عاشورا به شهادت رسید. عبدالله بن حسن بن علی (علیهما السلام)، نوجوان یازده ساله، فرزند امام حسن مجتبی (علیه السلام) که روز عاشورا، وقتی دید سیدالشهداء بر زمین افتاده است، برای دفاع از عمو به سوی میدان شتافت و در دفاع از عموئی مظلومش جام شهادت نوشید.

در واپسین لحظات حیات شریف سید الشهداء (علیه السلام)، در حالی که سپاه کوفه امام (علیه السلام) را محاصره کرده بود و حضرتش دیگر توان ایستادن نداشت و از جنگ باز ایستاده بود ندای ندایش به آسمان برخاست و سر به جانب آسمان بلند کرد و نیایشگرانه گفت: خدایا، تو خود میدانی که اینان فرزندان دخت فرزانه پیامبرشان را می‌کشند.... آن تبهاران سنگدل اندکی درنگ کردند و دگر باره بر امام (علیه السلام) هجوم بردند. در این هنگام عبدالله بن حسن (علیه السلام) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود

خیمه‌گاه را ترک کرده، شتابان به سوی امام (علیه‌السلام) دوید، حضرت امام حسین (علیه‌السلام) با دیدن او خطاب به خواهرش زینب (سلام‌الله‌علیها) فرمود: «خواهرم این کودک را نگهدار.» زینب کبری (سلام‌الله‌علیها) خود را به کودک رساند و سعی کرد از رفتنش جلوگیری کند و او را به خیمه‌ها بازگرداند، اما او پایداری کرد و بازنگشت و فریاد بر آورد که: «لا افارق عمّی!» به خدای سوگند از عمویم جدا نخواهم شد و او را تنها نخواهم گذاشت! و خود را از دستان عمه‌اش رها کرد و نزد امام حسین (علیه‌السلام) رفت تا شاید مانع از شهادت عموی بزرگوارش گردد. در این هنگام یکی از تجاوزکاران اموی به نام «بحر بن کعب» به سوی حسین (علیه‌السلام) روی آورد که «عبدالله» فریاد بر آورد: هان ای پلیدزاده! آیا می‌خواهی عمویم را به شهادت برسانی؟ آن عنصر پلید نیز شمشیری بر آن کودک فرود آورد و عبدالله دست خود را سپر ساخت که دستش از بدن جدا شد! او در حالی که دستش تنها به پوست آویزان بود، فریاد بر آورد که: عمو جان مرا دریاب! حسین (علیه‌السلام) او را در آغوش کشید و بر سینه چسباند و فرمود: یادگار برادرم! بر آنچه در راه خدا بر تو فرود آمده است شکیبایی پیشه ساز و آن را به فال نیک بگیر و خیر بدان که خدای پر مهر به زودی تو را بر پدران و نیاکان شایسته کدورت ملحق خواهد ساخت و آن گاه «حرمله» گلولی آن کودک محبوب را هدف تیر بیداد خود ساخت و سرش را از پیکرش جدا کرد! حسین (علیه‌السلام) پس از شهادت جانشوز نور چشم برادرش، «عبدالله» در آغوشش، رو به آسمان کرد و گفت: بار خدایا، اگر این بندگان ستمکار و گناه پیشه‌ات را تاکنون از نعمت‌هایت بهر‌مور ساخته‌ای، اینک آنان را تار و مار و مایه عبرت دیگران قرار ده و هرگز از آنان خشنود مباش! (الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۱۰)

به ناگه کافری زان قوم گمراه	حوالت کرد تیغی بر سر شاه
ز بهر حفظ شاه کودک حذر کرد	بر آن تیغ دست خود سپر کرد
جدا گردید دست کودک از تن	به شه گفتا ببین چون کرد با من
چو دیدش حرمله آن کفر یک لخت	بزد بر سینه‌اش تیری چنان سخت
که کودک جان بداد و بی‌محابا	پرید از دست شه تا نزد بابا

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ